

بایسته‌های کمی و کیفی مواد آموزشی رشته زبان و ادبیات عربی

با تکیه بر نقد کتاب ملامح النثر الحدیث و فنونه

پیمان صالحی*

چکیده

با عنایت به این‌که متون مثنوی معاصر، علاوه بر جنبه آموزشی، بیش از هر زمان دیگری منعکس‌کننده فرهنگ آن است، کتابی که به‌عنوان منبع درسی معرفی می‌شود، علاوه بر ساختار شکلی و محتوایی مناسب، باید مطابق با جدیدترین نظریه‌ها و رویکردهای ادبی باشد تا بتواند رسالت ادبی خویش را به‌انجام برساند. در همین راستا، در این پژوهش تلاش شده است به‌روش بازخوانی اثر و در دو بخش تحلیل کمی و کیفی نشان داده شود که آیا کتاب *ملامح النثر الحدیث و فنونه* از پتانسیل لازم به‌مثابه یک منبع درسی برای رشته زبان و ادبیات عربی برخوردار است یا خیر. نتایج حکایت از آن دارد که باوجود داشتن محاسنی چون خط کاملاً خوانا، صفحه‌آرایی مطلوب، و عملکرد فنی برخی از نویسندگان، این کتاب معایب کمی و کیفی فراوانی دارد که در صورت ارائه به‌عنوان کتاب درسی بسیار ضعیف و ناقص خواهد بود. استفاده بسیار اندک و جزئی از علائم ویرایشی و نبود فهرست منابع و کتاب‌شناسی تاریخ ادبیات از جمله معایب کمی این کتاب است. تجدیدچاپ‌نشدن کتاب پس از ۲۱ سال، نقصان موضوعی و محتوایی عناوین، بی‌نظمی و انسجام‌نداشتن مطالب، دقت کافی نداشتن در استناددهی، استفاده‌نکردن از منابع متعدد، معتبر، و به‌روز، و نیز نقصان در ارائه مطالب و استنباط غلط از مهم‌ترین معایب کیفی این کتاب است.

کلیدواژه‌ها: ملامح النثر الحدیث و فنونه، رشته زبان و ادبیات عربی، مواد آموزشی، نقد.

* استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه ایلام، salehi@ilam.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۰۵

۱. مقدمه

متون آموزشی در رشته‌های علوم انسانی بسیار بااهمیت‌تر از دیگر رشته‌هاست؛ زیرا متون آموزشی در این رشته به‌منزله همه آن موادی است که آموزش در دیگر رشته‌ها غالباً با آن سروکار دارند. ازسوی دیگر، متون در رشته‌های علوم انسانی علاوه بر جنبه‌های آموزشی نقش پرورشی بسیار مهمی را نیز برعهده دارد، چراکه هم تابعی از فرهنگ و باورهای جامعه است و هم به‌شدت در آن‌ها تأثیرگذار است (سلیمی ۱۳۹۴: ۹۲). در این زمینه، متون متشور معاصر از جمله داستان کوتاه، نمایش‌نامه، و ... بیش‌ترین بازتاب فرهنگی را دارند؛ بنابراین از اهمیت بالاتری نیز برخوردارند؛ بنابراین لازم است از جنبه کمی و کیفی پتانسیل لازم را برای معرفی به‌منزله یک منبع درسی داشته باشند. به برخی از مهم‌ترین این ویژگی‌ها اشاره می‌شود:

از جنبه کمی باید خطی کاملاً خوانا و واضح و صفحه‌آرایی مطلوبی داشته باشد. طرح جلد باید مناسب با محتوای کتاب باشد، به‌گونه‌ای که بتواند خواننده را تا حدود زیادی به محتوای کتاب ره‌نمون شود. «برخلاف گذشته که جلد کتاب فقط به‌منظور محافظت از برگه‌های کتاب بود، امروزه ارتباط مستقیم و معناداری میان جلد و طرح آن و مطالبی که در متن است وجود دارد» (خشه ۱۳۹۴: ۲۳-۳۹). طرح جلد ساده و خالی از هرگونه آرایه و ضمایمی مانند تمرین، تصویر، جدول، و نقشه موجب یک‌نواختی کتاب می‌گردد، مخصوصاً اگر حجم کتاب زیاد باشد، در صورت ارائه به‌منزله منبع درسی، ملال‌آور خواهد بود. استفاده مناسب و به‌موقع از علائم ویرایشی در درک مطلب بسیار مؤثر است. در پایان کتاب فهرست اعلام، فهرست منابع، و کتاب‌شناسی تاریخ ادبیات ذکر شود. از منظر کیفی هم باید متناسب با آخرین نظریه‌ها و رویکردهای ادبی و نیز آثار نویسندگان کشورهای هم‌زبان باشد. نباید فاصله زیادی با آخرین تجدیدچاپ آن وجود داشته باشد. تاجایی که ممکن است اغلاط تایپی و اشتباهات نحوی نداشته باشد. عناوین و موضوعات باید جامع و مانع باشد. مطالب کتاب باید منظم، منسجم، و هدف‌مند ارائه شده باشد. استنادات کتاب باید با دقت و وسواس خاصی انجام شود تا مبدا دچار سرقت ادبی گردد. درکنار این‌ها باید از منابع متعدد و معتبر و به‌روز استفاده شود. نثر کتاب باید یک‌دست باشد نه این‌که برخی جاها ادبی و بعضی جاها علمی نوشته شود.

۱.۱ روش تحقیق و سؤالات آن

در این پژوهش به‌صورت بازخوانی اثر تلاش شده است با نقد و بررسی کتاب *ملاح‌النثر* *الحديث و فنونه*، به سؤالات زیر پاسخ داده شود:

۱. مهم‌ترین محاسن و معایب کمی و کیفی کتاب یادشده در صورت ارائه به‌عنوان یک منبع درسی چیست؟
۲. چه راه‌کارهایی برای تقویت کمی و کیفی کتاب یادشده وجود دارد؟

۲.۱ پیشینه تحقیق

در سال‌های اخیر کارهای خوبی در زمینه نقد و بررسی کتاب‌های درسی صورت گرفته است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: «نقد و بررسی کتاب المدارس الأدبیه و مذاهبها» (۱۳۹۳) نوشته صلاح‌الدین عبدی؛ «نگاهی پژوهشی به نصوص حیه من الأدب العربی المعاصر» (۱۳۹۳) نوشته فرهاد رجبی؛ «نقدی بر تاریخ الأدب العربی فی العصرین المملوکی و العثماني» (۱۳۹۳) اثر صادق عسکری؛ «انسجام و هدف‌مندی مواد آموزشی در عرصه آموزش مهارت‌های زبان (بررسی موردی: لغة الأعلام)» (۱۳۹۴) اثر مسعود فکری؛ «بررسی و نقد کتاب فی البلاغة العربیة والأسلوبات اللسانیة: آفاق جدیدة» (۱۳۹۴) نوشته محمد خاقانی اصفهانی؛ «بررسی و نقد کتاب النحو الغالب» (۱۳۹۴) اثر محمد اجاقی و سیدمحمد رضا ابن‌الرسول؛ «الصراف ۱ در ترازوی نقد» (۱۳۹۴) نوشته وصال میمندی و نعیمه خبازی اشرف؛ «ضرورت بازتحلیل متون آموزشی گروه‌های عربی دانشگاه‌های کشور، رویکردی انتقادی به (الشعر العربی الحدیث من أحمد شوقی إلی محمود درویش)» (۱۳۹۴) به قلم علی سلیمی.

خوش‌بختانه توجه برخی از نویسندگان به نقدی که از آثارشان صورت گرفته است، باعث شد تا در چاپ‌های بعدی آثار خود را از نظر کمی و کیفی تقویت کنند.

۳.۱ معرفی کتاب ملامح النثر الحدیث و فنونه

کتاب اثر مشترک عمر دقاق، محمد نجیب تلاوی، و مراد عبدالرحمن مبروک است که در ۱۹۹۷ م، در انتشارات دار الأوزاعی بیروت به چاپ رسیده است و مشتمل بر پنج فصل است: در فصل اول، که عمر دقاق آن را نوشته است، عوامل شکوفایی نهضت ادبی عربی، وضعیت مقاله در ادب عربی، و معرفی بزرگان نثر جدید به‌همراه نمونه‌هایی از نثر آنان مطرح شده است.

فصل دوم را محمد نجیب تلاوی به مسئله نمایش‌نامه، چگونگی شکل‌گیری و عوامل پیشرفت آن به‌همراه بررسی آثار نمایش‌نامه‌نویسان برجسته عربی هم‌چون توفیق حکیم، احمد شوقی، و صلاح عبدالصبور در دو بخش منشور و منظوم نگاشته است.

فصل سوم را مراد عبدالرحمن مبروک به مسئله داستان کوتاه عربی، چگونگی شکل‌گیری و پیشرفت آن، و بررسی ساختاری و مضمونی برخی از داستان‌های کوتاه اختصاص داده است.

فصل چهارم به داستان بلند و رمان عربی اختصاص دارد. این فصل را دو نویسنده به‌رشته تحریر درآورده‌اند. تلاوی در بخش اول این فصل درباره چگونگی شکل‌گیری و رشد داستان و رمان عربی در گذشته و حال نوشته است و مبروک در بخش دوم آن وضعیت داستان و رمان عربی را در دوره رئالیسم و پس از آن و نیز خصوصیات آن‌ها مورد بررسی قرار داده است.

فصل پنجم به معرفی بزرگان نثر جدید عربی اختصاص دارد و این قسمت را به‌طور مشترک هر سه نویسنده نوشته‌اند. مبروک «محمود تیمور»، دقاق «ابراهیم مازنی»، و تلاوی «طه حسین» را با سبک و سیاق خاص خود معرفی کرده‌اند.

۲. نقد کتاب ملامح النثر الحديث و فنونه

در این قسمت، ابتدا محاسن و معایب کمی کتاب مورد بحث قرار می‌گیرد و در ادامه، به‌صورت مفصل محاسن و معایب کیفی آن بررسی می‌شود. علاوه بر پیش‌نهاداتی که در ضمن بیان معایب کتاب به‌مناسبت ذکر شده است، به‌صورت ویژه در پایان مبحث محاسن و معایب کتاب برای بهبود وضعیت کمی و کیفی این اثر راه‌کارهایی ارائه گردیده است.

۱.۲ محاسن و معایب کمی (شکلی) کتاب

کتاب ملامح النثر الحديث و فنونه ۵۰۲ صفحه دارد و از نظر حروف‌چینی و نوع خط کاملاً خوانا و واضح است. یکی از نکات مثبت در تعیین قلم‌نویس کتاب است؛ متفاوت بودن اندازه عناوین با متن کتاب به این صورت است که بزرگ‌تر و به‌صورت ایتالیک برجسته شده است. با این‌که صحافی آن معمولی است، اما صفحه‌آرایی و پاراگراف‌بندی مطلوبی دارد. با توجه به این‌که عناصر داستانی رهاورد مغرب‌زمین است، نویسندگان سعی داشته‌اند معادل دقیق و علمی و مناسب هر اصطلاح را به زبان عربی بیان کنند. برای پرهیز از اشتباه و برداشت نامناسب خواننده معادل لاتین هر اصطلاح روبه‌روی آن در پراکنش نگاشته شده است.

در کنار محسنات شکلی نقاط ضعفی نیز در این زمینه وجود دارد، از جمله طرح جلد آن ساده و معمولی و خالی از هرگونه آرایه‌ای است. هیچ نمود و نماد و شمایی که به متون متشور مربوط باشد در آن مشاهده نمی‌شود. این کتاب از هرگونه ضمایمی مانند تمرین، تصویر، و جدول خالی است. فقط در صفحات ۳۹۱ و ۳۹۳ دو نمودار، آن هم مربوط به یک داستان، آمده است.

در این کتاب هر سه نویسنده و البته بیش‌تر دقاق و تلاوی به صورت بسیار اندک و جزئی از علائم ویرایشی استفاده کرده‌اند؛ این در حالی است که به‌کارگیری علائم سجاوندی در نوشتار هر متنی ضرورت دارد. این مهم به‌ویژه در کتاب‌ها و مقاله‌های علمی از ضرورت بیش‌تری برخوردار است. مفاهیمی که در چنین نوشته‌هایی وجود دارد: «به ابزار محکم‌تر و روشن‌تر و کامل‌تری نیاز دارد و به‌علت تفاوت با زبان عامیانه و زبان اداری و روزنامه‌ای به توانایی و دقت بیش‌تری نیز نیازمند است» (غلام‌حسین‌زاده ۱۳۹۰: ۱).

۲.۲ معایب کیفی (محتوایی) اثر

در این قسمت به صورت مبسوط در مورد هر کدام از ایرادات محتوایی این اثر مطالبی ارائه می‌شود.

۱.۲.۲ تجدیدچاپ نشدن کتاب

یکی از بزرگ‌ترین کاستی‌های این اثر تجدیدچاپ نشدن آن است. از زمان چاپ اولیه آن تاکنون ۲۱ سال می‌گذرد. در این مدت در حوزه ادبیات معاصر شاهد شکل‌گیری آثار متعدد و متنوعی هستیم؛ بنابراین، چاپ مجدد آن مطابق معیارهای جدید امری ضروری است.

۲.۲.۲ مشخص نبودن اهداف تألیف

باتوجه به این که این کتاب باید بیش‌تر به دنبال بیان ویژگی‌های متون جدید مانند نمایش‌نامه، داستان کوتاه، و رمان و تأثیر آن‌ها در نثر عربی باشد، اما در بسیاری از موارد دغدغه اصلی نویسندگان معلوم نیست. برای نمونه، مشخص نیست که در بخش نمایش‌نامه هدف اصلی نجیب تلاوی چگونه تشکیل این گونه ادبی است یا تأثیر آن در ادب عربی؟! البته، در برخی موارد نشان می‌دهد که به دنبال بیان تأثیر آن در متن عربی است، مانند: «کانت محاولاته (أبوخليل القباني) المسرحية خطوة جديدة نحو نص عربي» (دقاق و دیگران ۱۹۹۷: ۱۲۶) و نیز

«کانت عوده جورج أبيض إلى مصر مثمرة للفن المسرحي عامة و للنص المسرحي خاصة» (همان: ۱۲۷). اما در بسیاری از موارد فقط به دنبال بیان نحوه شکل‌گیری و پیشرفت این ژانر ادبی بوده است، نه چیز دیگر. به عبارت بهتر، در این بخش بسیار نادر است که نمایش‌نامه‌ای را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده باشد، مانند صفحات ۱۶۶ تا ۱۷۰.

واقعیت این است که این کتاب بیش‌تر به دنبال بیان تاریخ تغییر و تحولات متون نثری جدید است، نه بررسی خود متون. این‌که از چه زمانی شروع شده‌اند، به‌مرور چه کسانی در آن‌ها تأثیرگذار بوده‌اند، در چه زمانی دچار رکود شده‌اند، و مجدداً تحت تأثیر چه شرایطی دوباره اوج گرفته‌اند. بیش‌تر تاریخ ادبیات است تا بررسی و تحلیل متون نثر جدید عربی.

۳.۲.۲ بررسی نکردن نقش مجلات در تغییر و تحولات نثر جدید

یکی از نقاط ضعف این کتاب بررسی نکردن نقش مهمی است که مجلات در تحول و پیشرفت نثر جدید داشته‌اند و این مسئله از دو جنبه اهمیت دارد: یکی، در بحث مقاله‌نویسی، مخصوصاً این‌که یکی از مباحث اصلی این کتاب بحث مقاله است (همان: ۱۸-۴۵). دوم این‌که برخی نویسندگان عرب داستان‌هایی را از دیگر زبان‌ها به زبان عربی ترجمه کردند و در مجلات آن روزگار منتشر می‌کردند. از جمله رفاعه طهطاوی که داستان *ماجراجویی‌های کلیماک اثر فنیلون (Fenelon)* را ترجمه کرد و در ۱۸۶۷ م در بیروت با عنوان *مواقع الأفلاك فی وقائع کلیماک* منتشر شد و به‌سرعت در لبنان و مصر مورد استقبال عموم قرار گرفت (اسد: ۱۹۹۹: ۱۳۵). ترجمه داستان‌های اروپایی در خلق داستان در ادب عربی تأثیر فراوانی برجای گذاشت^۱ (برای اطلاع بیش‌تر از نقش مجلات در تغییر و تحولات نثر جدید عربی، بنگرید به نجم ۱۹۶۶: ۶۵-۶۹).

۴.۲.۲ اغلاط تایپی

متأسفانه، اغلاط تایپی در این کتاب موج می‌زند؛ با این حال، این اغلاط به‌گونه‌ای نیست که باعث فهم ناقص مطلب گردد. برای نمونه به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود:

«ولکم» (ولکن) (دقاق و دیگران ۱۹۹۷: ۲۴)، «غد» (غدا از افعال ناقصه) (همان: ۲۵)، «أولوان» (ألوان) (همان: ۲۶)، «أوسط» (أواسط) (همان: ۴۹)، «نقالاً» (نقالاً) (همان: ۵۰)، «آلتی» (النتی) (همان: ۹۶)، «المسرح» (المسرح) (همان: ۱۲۳)، «باللغة العربية» (باللغة العربية) (همان: ۱۲۷)، «فما أن قضی...» «فما إن قضی...»، «إن شرطیه است» (همان: ۱۳۵)، «الأسباب عديدة»، «الأسباب عديدة» (همان: ۱۵۴)، «عل» (علی) (همان: ۱۳۱)، «المتغیرات السیاسة»

(المتغیرات السياسية) (همان: ۱۸۸)، «و هما تکن» (و مهما ...) (همان: ۲۰۱)، «فی أكثرن موضع» (فی أكثر من موضع) (همان: ۲۰۲)، «المحاولات الولی» (الأولی) (همان: ۲۰۹)، «عم» (عام) (همان: ۲۱۳، ۲۶۹)، «کنا» (کما) (همان: ۲۱۸)، «ارتباط» (ارتبط) این خطا در این صفحه دو بار تکرار شده است (همان: ۲۴۴). «هم القادرون من علی» (هم القادرون علی) (همان: ۲۶۰)، کلمه «الاجتماعیة» دو بار پشت سرهم تکرار شده است (همان: ۲۷۵). «إلی أنه لم يعرف»، «إلا أنه» (همان: ۲۷۲)، «لغة المفارقة» (اللغة المفارقة) (همان: ۲۸۷)، «لیسس» (لیس) (همان: ۳۲۳)، «شخصیات» (شخصیات) (همان: ۳۴۳)، «السیی» (السیی) (همان: ۳۴۸)، «و علیه فإن الكاتب الواقعیة التسجیلیة علیه أن ...» (علیه) اول زائد است (همان: ۳۶۹). «الأض»، «الأرض» (همان: ۳۸۵)، «فی شکل» دو بار پشت سرهم تکرار شده است (همان: ۳۹۰). «تسغرق»، «تستغرق» (همان: ۳۹۶)، «منخفض»، «منخفض» (همان: ۴۱۳)، «خام الخلیلی»، «خان الخلیلی» (همان: ۴۳۴).

۵.۲.۲ اشتباهات نحوی

با وجود این که نویسندگان این کتاب از استادان برجسته ادبیات عرب هستند، اما در مواردی دچار اشتباهات نحوی شده‌اند و نوشتار آنان با قواعد نحوی سازگار نیست، به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود:

در عبارت «واضح أن هذه المقاطع الثرية التي كتبها محمد عبده مغايرة لما كتبه من قبل»، فعل «كتبه» باید به صورت «کتبه» نوشته شود چون به محمد عبده برمی‌گردد (همان: ۳۱). در عبارت «قصدوا التمثيل و الممثلين و الممثلات» و نیز در عبارت «و لذلك طالبوا المسرحی بالحياد» مرجع ضمیر «واو» مشخص نیست (همان: ۹۱، ۹۶). «وقد أتخذ ارسطو ...» (وقد اتخذ ارسطو ...) همزه باید به صورت وصل باشد نه قطع (همان: ۹۳).

«صياغة الأسلوب السجع» (أسلوب السجع) اسلوب مضاف است و نباید «ال» بگیرد (همان: ۱۹۹).

«بل أن بعضهم ...» (بل إن بعضهم ...) که در صفحه بعد هم تکرار شده است. پس از «بل» همزه «ان» به صورت مکسور می‌آید (همان: ۲۴۳).

«و قبض عليه وسط جموع الحاضرين و حكموا عليه بالإعدام» بهتر است فعل «حكموا علیه» به صورت مجهول (حُكِمَ علیه) بیاید؛ چون فعل قبل از آن نیز به صورت مجهول آمده است (همان: ۳۸۶).

۶.۲.۲ نقصان موضوعی و محتوایی عناوین

در بسیاری از موارد عناوین این کتاب یا اشکال دارد یا محتوای آن‌ها ناقص است که به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. اگر در صفحه ۹۹ در ذیل عنوان «الشخصية» عنوان‌بندی‌های دیگری که مربوط به این قسمت است بیاید، بهتر خواهد بود؛ مانند: الشخصيات الأولية و الثانوية، و الشخصيات المسطحة و الدينامية (النامية).

۲. صفحه ۱۱۱ در ذیل عنوان «الفكرة و الصراع المسرحي» کار خوبی که تلاوی انجام داده این است که در این زمینه، به‌مرور، پیشرفت‌های اروپاییان را درخصوص نمایش‌نامه بررسی کرده است و به‌تناسب آن تأثیر این تغییر و تحولات را روی نمایش‌نامه‌های عربی موردکاوی قرار داده است؛ بااین‌حال، عنوان یادشده چندان گویای کار ارزش‌مند نویسنده نیست. به‌نظر می‌آید که این عنوان بهتر باشد: «تطور الفكرة و الصراع المسرحي و تأثيره على الأدب العربي».

۳. بعضی از مطالبی که در صفحه ۱۹۰ (درجهت تغییر و تحول داستان کوتاه) در ذیل عنوان «العامل الحضاري» آمده است، مانند ارسال گروه‌های علمی و پژوهشی به اروپا، انتشار روزنامه، و افتتاح مدارس و کتاب‌خانه‌ها عوامل فرهنگی هستند و باید در ذیل عنوان مربوط به خود در صفحه ۱۹۲ «العامل الثقافي» موردبررسی قرار گیرند. در همین قسمت (العامل الثقافي) مباحثی که درباره تأثیر استعمار در فعالیت‌های فکری، ادبی، و فرهنگی مطرح شده‌اند سیاسی است و باید ذیل عنوان «العامل السياسي» موردبررسی قرار گیرد نه (العامل الحضاري)؛ علاوه‌براین، مطالبی که در صفحه ۱۹۵ ذیل عنوان «العامل الاجتماعي» آورده شده است سیاسی است؛ بنابراین، ضرورت حضور عنوانی جدید به‌نام (العامل السياسي) بیش‌تر مطرح می‌شود.

۴. در صفحه ۲۲۸ عنوان «محمد تیمور» برای کار ارزش‌مندی که مبروک انجام داده است اصلاً مناسب نیست؛ بهتر بود این عنوان این‌گونه می‌آمد: «دراسة نقدية حول مجموعة "ماتراه العيون" القصصية لمحمد تیمور». همین کار باید با میخائیل نعیمه در صفحه ۲۳۴ و عیسی عبید در صفحه ۲۳۷ صورت می‌گرفت؛ البته با توجه به این‌که در این قسمت برخی از آثار میخائیل نعیمه به‌صورت فنی بررسی شده است، بهتر بود هرچند به‌صورت گذرا یا در پانویس نقش «الرابطة القلمية» در پیشرفت نثر عربی و فنون آن موردبررسی قرار می‌گرفت؛ زیرا این انجمن نویسندگان بسیار برجسته‌ای هم‌چون جبران خلیل جبران، میخائیل نعیمه،

بایسته‌های کمی و کیفی مواد آموزشی رشته زبان و ادبیات عربی ... ۱۲۱

نسیب عریضه، و ... را با آثاری شهیر به دنیای ادبیات معرفی کرد (بقاعی ۱۹۹۰: ۲۶۳-۲۸۰؛ ناعوری ۱۹۶۷: ۵۶-۷۰).

۵. مطالب صفحه ۳۵۸ تا ۳۶۰ باید در ذیل عنوان جداگانه‌ای به اسم «تطور الاتجاه الذاتي في الأدب العربي» یا «تطور الرواية الذاتية في الأدب العربي» مورد بررسی قرار گیرد؛ البته نکته قابل ذکر در این بخش این است که نویسنده محترم از یک نکته مهم غفلت کرده است و آن این است که طه حسین در *الأيام* و توفیق حکیم در *يوميات نائب في الأرياف* هدفشان فقط نوشتن زندگی‌نامه نبوده است، بلکه در کنار آن مشکلات جامعه مصری را نیز به تصویر کشیده‌اند.

۶. در مبحث «الواقعية التسجيلية و النقدية» (دقاق و دیگران ۱۹۹۷: ۳۶۸-۳۷۸)، یعنی بیان حقایق جامعه از زبان نویسنده به گونه‌ای که نویسنده شاهد ماجراهایی واقعی بوده است که اکنون آن‌ها را به صورت یک رمان در آورده است (ورقی ۱۹۸۲: ۷۸)، دو نکته قابل تأمل است: اول این که فقط آثار محفوظ را بررسی کرده است، حال این که بسیار مناسب‌تر بود اگر به آثار محفوظ در قسمت بعدی یعنی «الواقعية الإشتراكية»، که بررسی پیوند ادبیات با جامعه است، می‌پرداخت. دیگر این که بهتر بود نیم‌نگاهی هم به *قنديل أم هاشم* اثر یحیی حقی، *زينب* نوشته حسین هیکل، *قهوة المواردی* اثر محمد جلال، *نفوس من ذهب و نحاس* و *هارب من الأيام* از آثار ثروت اباطه، و *المعلبون في الأرض* نوشته طه حسین می‌انداخت و چون این نویسندگان همگی از مصر هستند می‌توانست مقایسه مناسبی در خصوص نحوه عملکرد این نویسندگان برای بیان واقعیات مصر انجام دهد و به تبع آن می‌توانست در جهت اهداف اصلی تدوین کتاب گامی بلند و مؤثر بردارد.

۷.۲.۲ انسجام‌نداشتن مطالب

یکی از ضعف‌های بزرگ این کتاب این است که بی‌نظمی و انسجام‌نداشتن مطالب در سراسر آن موج می‌زند. علت اصلی آشفتگی و بی‌نظمی این است که هر کدام از این سه نویسنده نوشتن بخشی از این کتاب را برعهده گرفته‌اند، ولی در خصوص روش کار اصلاً با یکدیگر هماهنگی نداشته‌اند؛ بنابراین تفاوت فراوانی میان آنان در اسلوب نگارش، روش ارجاع‌دهی، چگونگی بررسی آثار، و ... وجود دارد. به تمامی این موارد بی‌دقتی فراوان نویسندگان محترم را نیز باید اضافه کرد؛ به همین علت، شاهد بی‌نظمی و آشفتگی زیادی در تدوین این کتاب هستیم که به‌طور مشخص به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. در بحث «عوامل ازدهار الأدب العربی الحدیث» بهتر بود شماره‌های ۲ و ۴، که در خصوص نقش‌های محمدعلی پاشا و اسماعیل پاشاست، با هم ادغام می‌شد یا شماره ۵ و ۶، که در خصوص تأثیر چاپ‌خانه در نهضت ادبی عربی است، در ذیل ۱ می‌آمد (دقاق و دیگران ۱۹۹۷: ۱۷). یکی از عوامل اصلی شکوفایی نهضت ادبی مجلات بودند که به‌جای اشاره‌ای گذرا به آن‌ها در مبحث مربوط (همان: ۱۷-۱۹) در خصوص این مطلب به فاصله زیاد و دقیقاً در صفحه ۴۵ بحث شده است.

در همین قسمت نیز کم‌کاری فراوانی دیده می‌شود، از جمله:

در صفحه ۱۸ در بحث عوامل شکوفایی نهضت ادبی به کاروانی که ناپلئون به‌هم‌راه خود آورد و در میان آن‌ها حدود ۱۵۰ دانشمند و متخصص در زمینه‌های مختلف بود، (فاخوری ۱۳۹۱: ۶۴۴) و نیز به نقش مستشرقان در نهضت ادبی اشاره نشده است. حال این‌که بسیاری از آثار ادبای عرب دوره‌های جاهلی، اموی، و عباسی را آنان جمع‌آوری و تدوین کردند و همین باعث شد تا آنان با آثار درخشان گذشته خود بیش‌تر آشنا شوند و روح غیرت برای تغییر اوضاع در آنان دمیده شود. ایجاد دانشکده‌ها، حفظ نسخه‌های اصلی دواوین شاعران و کتاب‌های نویسندگان عرب دوره‌های پیشین در کتاب‌خانه‌های بزرگ اروپایی، و برگزاری کنفرانس‌های گوناگون در کشورهای عربی از دیگر اقدامات بسیار تأثیرگذار آنان در نهضت ادب عربی بود (بقاعی ۱۹۹۰: ۱۴۶-۱۵۲).

دقاق در این مبحث، خواسته یا ناخواسته، کم‌تر به نقش لبنان در نهضت ادبی پرداخته است و بیش‌تر به مصر اهمیت داده است. مخصوصاً این‌که در صفحه ۲۲ شماره ۹ فقط به تأسیس «الجامعة المصرية» در ۱۹۰۸ م اشاره کرده است؛ این درحالی است که نهضت ادبی از لبنان شروع شد. در بحث از همین عوامل شکوفایی نهضت ادبی نویسنده به اعزام گروه‌های دانشجویی از مصر اشاره کرده است؛ حال آن‌که لبنان در این زمینه پیش‌رو بوده است (برای کسب اطلاع بیش‌تر در خصوص نقش لبنان در نهضت ادبی، بنگرید به همان: ۴۲-۴۸). علاوه‌براین، داستان در لبنان ریشه‌های بسیار عمیق‌تری در مقایسه با دیگر کشورهای عربی دارد و هیچ‌کسی نمی‌تواند انتقال داستان به مصر و آشناکردن آنان را توسط لبنانی‌ها انکار کند. لبنانی‌ها به‌علت ارتباط زودتر با فرهنگ غربی، داستان‌های بسیاری را از زبان‌های فرانسوی، انگلیسی، روسی، و آلمانی به عربی ترجمه کردند. از جمله این افراد سلیم بستانی (۱۸۴۸-۱۸۸۴ م)، نجیب حداد (۱۸۵۹-۱۹۱۱ م)، نقولا رزق‌الله (۱۸۶۹-۱۹۱۵ م)، طانیوس عبده (متوفی ۱۹۲۶ م)، و نقولا الحداد (۱۸۷۰-۱۹۵۴ م) است.

با این‌که نقش مهاجرت به آمریکا (همان: ۸۸-۱۰۰) و سفر و تجارت در نهضت ادب عربی مخصوصاً در لبنان و مصر بسیار تأثیرگذار بوده است (همان: ۱۶۷-۱۷۲، ۱۹۸-۲۰۱)، اما متأسفانه در این کتاب هیچ‌گونه اشاره‌ای به آن‌ها نشده است.

۲. در مبحث «نماذج نثرية» در برخی موارد نام کتاب را ذکر کرده است و در برخی موارد خیر (دقاق و دیگران ۱۹۹۷: ۶۵-۸۲). در همین مبحث در صفحه ۶۹ برخلاف موارد دیگر نظر یکی از ناقدان را در مورد باحثة البادية آورده است، بعضی شخصیت‌ها را معرفی کرده است، و از کنار برخی‌ها گذشته است. از بعضی‌ها دو متن انتخاب کرده، برخی نثرها کوتاه است، و بعضی خیلی طولانی مانند نثر احمد حسن زیات و ابراهیم مازنی؛ درحالی‌که خواننده در جای‌جای این کتاب شاهد حضور این دو نویسنده و نثر آنان است. در همین بخش از شخصی به نام یوسف اسعد غانم سخن گفته است که خیلی هم مشهور نیست و با این حال، اصلاً معرفی نشده است.

۳. تلاوی در مبحث مربوط به نمایش‌نامه در خصوص دلایل ارتباط نمایش‌نامه با دین فقط دلیل اول را بیان می‌کند: «لأنهم أولاً لم ينسوا أنهم في دور العبادة» و دلایل دیگر را فراموش کرده است بیاورد (دقاق و دیگران ۱۹۹۷: ۸۸). در صفحه ۱۳۰ و ۱۳۱ بدون ترتیب، مطلبی از مصر، سپس از لبنان، و مجدداً از مصر آورده است. در صفحه ۱۵۴ در ذیل عنوان «الإتجاه السياسي» درباره برخی نمایش‌نامه‌ها خلاصه‌ای ارائه کرده است و از کنار برخی دیگر گذشته است. در همین بخش در صفحه ۱۵۶ به اشتباه موضوع نمایش‌نامه‌های «ابتسام في قفص الإتهام» و «ثلاثة على واحد» را سیاسی دانسته است؛ درحالی‌که موضوع این دو نمایش‌نامه بحث ازدواج و پدرسالاری است که باید در ذیل عنوان قبل از آن، که «الإتجاه الإجتماعی» است، مورد بررسی قرار گیرد. در صفحه ۱۶۲ در خصوص نمایش‌نامه‌های احمد شوقی مطالبی را بیان کرده است و سپس، در پایین همین صفحه ذیل عنوان «أحمد شوقی» همان مطالب را بازگویی کرده است. در صفحه ۱۷۲ در ذیل عنوان «الشرقاوی» بدون مناسبت از نمایش‌نامه‌نویسان دیگری سخن گفته است.

مطالب صفحه ۳۴۵ زائد و نامربوط با مبحث اصلی است. آوردن مطلب صفحه ۳۵۲ ذیل عنوان «(أديب) لیست امتداداً للأیام» به هیچ‌وجه ضرورتی ندارد.

۴. تمامی مطالبی که مبروک در صفحه ۱۹۳ در مورد نقش روزنامه در شکوفایی نهضت ادبی آورده شده است بهتر بود به صفحه ۲۰، ذیل شماره ۷، جایی‌که دقاق این عوامل را مورد بررسی قرار داده است، منتقل شود.

دقاق در صفحه ۵۹ درخصوص اسلوب منفلوطی مطالبی ذکر کرده است و در صفحه ۶۵ قطعه‌ای از نثر او را آورده است و مبروک در صفحه ۲۰۵ زندگی‌نامه او را بیان کرده است؛ بهتر بود در همان صفحه ۵۹ شرح مختصری از زندگی او آورده می‌شد. مبروک در صفحه ۲۳۴ همان مطالبی را ذکر کرده است که دقاق در صفحه ۷۰ درباره میخائیل نعیمه آورده است.

تمامی این موارد نشانه ناهماهنگی میان نویسندگان کتاب است.

مبروک در صفحه ۲۷۶ شرحی از زندگی‌نامه عجیلی را آورده است؛ حال این‌که چند صفحه قبل و درست در صفحه ۲۶۹ بحث نسبتاً مفصلی درمورد آثار عجیلی دارد، بهتر است اول خواننده را با زندگی‌نامه نویسنده آشنا کرد و در ادامه، آثار او را مورد بررسی قرار داد.

در بخش «الروایة الواقعیة» با بی‌نظمی در ارجاع‌دهی مواجه می‌شویم (همان: ۳۶۵-۳۹۰). برخلاف موارد قبلی که آدرس منابع در پایین صفحه ذکر شده است.

مبروک در قسمت «الواقعیة الإشتراکیة» بنا را بر این گذارده است که از این منظر دو داستان از یوسف ادریس به نام «الحرام» محصول ۱۹۵۹ م و «العیب» نوشته‌شده در ۱۹۶۲ م را مورد بررسی قرار دهد که فقط به بررسی اولین مورد پرداخته و ذکری از مورد دوم به میان نیاورده است (همان: ۳۷۸-۳۸۲).

۵. در بخش پایانی کتاب، با عنوان «أعلام النثر العربی الحدیث» سه نفر از نویسندگان شهیر عرب محمود تیمور، ابراهیم مازنی، و طه حسین را به ترتیب مبروک، دقاق، و تلاوی بررسی کرده‌اند؛ اول این‌که علت انتخاب این سه نویسنده مشخص نیست، دوم، روش کار آنان با هم متفاوت است. مبروک و تلاوی شرحی از زندگی‌نامه نویسندگان یادشده را ارائه داده‌اند و در ادامه، ضمن بیان مراحل فنی اشاره‌ای نیز به جوایز ادبی و آثارشان داشته‌اند. دقاق کمی فنی‌تر عمل کرده است؛ به این صورت که تأمل بیش‌تری بر روی اسلوب نویسندگی مازنی داشته است؛ هرچند در این قسمت درمورد اسلوب سخریه مازنی مطلب خوبی آورده است، ولی برای بهتر شدن کار می‌توانست با اشاره به برخی از آثار این نویسنده مانند «ابراهیم الثانی»، «الطریق»، «ثلاثة رجال و امرأة»، «من النافذة»، و ... که اسلوب آن‌ها براساس نوعی نگاه نقادانه همراه با سخریه‌ای نیش‌دار است، کارش را فنی‌تر و بهتر کند.

۸.۲.۲ یک‌دست نبودن نثر کتاب

برخلاف دو نویسنده دیگر نثر دقاق یک‌دست نیست. برخی جاها کاملاً فنی و فصیح و ادیبانه نوشته شده است، برای نمونه:

ولاسیما أن جعبعة المعرفة اغتنت فی هذا العصر بألوان لاتحصی من العلوم و الثقافات و الحقائق (همان: ۲۵).

و قد انجبت مصر و الشام عدداً من الكتاب الرواد (همان: ۲۶).
و كأنها مناسبة ليعرض الكاتب الیافع عضلاته اللفظية (همان: ۲۹).
لقد حاول هذا المفكر النهضوی دراسة أحوال المسلمین بعد أن هاله تأخرهم و كان له فی ذلك نظرات عميقة و ثاقبة (همان: ۳۲).

كان للمطبعة التي كانت وراء الصحافة، تأثير آخر غير مباشر (همان: ۴۹).
برخی جاها توصیفات در قالب کلمات و عبارت‌های ساده آمده است و برخی جاها مانند صفحه ۴۵ و ۵۰ به صورت مبهم و پیدا کردن معانی کلمات احتیاج به مراجعه متعدد به فرهنگ لغت دارد. در برخی موارد درباره برخی کلمات دشوار توضیحاتی ارائه داده است و در بعضی موارد از کنار آن‌ها گذشته است؛ مانند صفحات ۲۷ و ۲۸، یا در صفحه ۱۲۱ به جای «اهتبلوا الفرصة» بهتر بود از فعل‌هایی چون «تصیدوا، اغتنوا، و ...» استفاده می‌شد.
باین حال، در کل، این کتاب از نثری فاخر و فصیح برخوردار است.

۹.۲.۲ ابهام و اشکال در استنادات (ارجاع‌دهی)

امروزه، استناد از جمله بخش‌های عمده و تعیین‌کننده در نگارش متون علمی است که از آن به بینامتنیت تعبیر می‌شود. مسئله بینامتنیت زمانی عیب محسوب می‌شود که تولید دانش پیشینیان را به خود نسبت دهیم و این مسئله سرقت ادبی (التلاص الأدبیه) نام دارد. یعنی «اندیشه‌ای از متون پیشین استخراج گردد و بدون ذکر مأخذ به گونه‌ای ارائه شود که گویی متعلق به مؤلف است» (حری ۱۳۹۰: ۴۱).

آوردن مطالب بدون استناد در این کتاب، خصوصاً در بخشی که عمر دقاق و نجیب تلاوی مسئولیت آن را برعهده گرفته‌اند، موج می‌زند.

دقاق در صفحات ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۴۹، و ۵۸ مطالبی را از برخی مستشرقان و نیز احمدحسن زیات و احمد امین آورده است بدون این‌که استناد به منبع آن‌ها داشته باشد. در صفحات ۶۵، ۶۶، و ۶۸ نیز وضع به همین منوال است.

گاهی در پانوشت فقط نام منبع را ذکر می‌کند بدون هیچ اشاره‌ای به بخش، فصل، یا صفحات آن، مانند صفحه ۵۱.

به نظر می‌آید که مطالب صفحات ۵۵ و ۵۸ از جایی گرفته شده است، چون داخل گیومه است، ولی استنادی ندارد؛ در ضمن، از آوردن منابع در پایان مبحث خودداری کرده است.

استنادات تلاوی نیز کاملاً مبهم است، برای نمونه در صفحه ۸۹ از ارسطو، صفحه ۱۱۵ از جاحظ، صفحه ۱۱۶ از ابن خلدون، و در صفحه ۱۱۷ از الدسوقی مطلبی را داخل گیومه بیان می‌کند و معلوم نیست آن‌ها را از کدام اثر گرفته است. به‌ندرت پیش می‌آید که به منبعی استناد کرده باشد، مانند صفحه ۱۳۱. در صفحات ۱۴۶، ۱۵۱، و ۱۵۵ بسیار مبهم استناد داده است بدون این‌که بخش اصلی منبع و صفحات آن را مشخص کند. در صفحه ۱۸۰ پس از پایان بحث نمایش‌نامه فقط به چند منبع محدود اشاره‌ای داشته است.

اما استنادات مبروک در مقایسه با دو نویسنده دیگر دو تفاوت اساسی دارد: اول، به آدرس دقیق منابع و حتی داستان‌هایی که از آن‌ها بهره برده است اشاره کرده است؛ دوم، گاهی درباره موضوعی مطالبی را ارائه داده است و پس از آن، خواننده را برای کسب اطلاعات بیش‌تر به منابع دیگر به‌همراه آدرس کاملاً دقیق رهنمون شده است و در این‌راستا حتی از پایان‌نامه‌ها نیز بهره برده است.

یکی از نکات قابل‌تأمل در ارجاعات کیفیت ارجاع‌دهی در پانویست است. مبروک و تلاوی برخلاف همکار دیگرشان، هر شخصیت یا اثر یا اصطلاحی را در پانویست همان صفحه دقیقاً معرفی می‌کنند؛ باین‌حال، در برخی موارد نیز اطلاعاتی در مورد اشخاص یا اصطلاحات یا حوادثی که احتیاج به معرفی دارند، ارائه نمی‌دهند. برای نمونه، بهتر بود مبروک درباره «ثورة یولیو» در صفحه ۳۶۷ توضیحاتی در پانویست ارائه می‌داد.

۱۰.۲.۲ برداشت غلط و استنباط نادرست

این ایراد کم‌تر در این اثر به‌چشم می‌خورد. شاید بارزترین آن این است که مبروک در صفحه ۲۸۱ و نیز چند جای دیگر معتقد است که شکست اعراب از اسرائیل در ۱۹۶۷ م عامل اصلی گرایش نویسندگان به داستان کوتاه رمزی بوده است و در این زمینه در صفحه ۲۹۶ از آثاری نام برده است که مربوط به سال‌ها قبل از این واقعه بوده است، از جمله «حیطان عالیة» از ادوار خراط که مربوط به سال ۱۹۵۹ م است؛ *سهیل الجواد الأبیض* اثر زکریا تامر که در ۱۹۶۰ م نوشته شده است؛ *العام المسحور* اثر محمد حیدر، مربوط به ۱۹۶۲ م است؛ و «لیل الغریاء» غادة السمان محصول ۱۹۶۶ م است؛ بنابراین، به این نتیجه می‌رسیم که عامل اصلی تمایل داستان‌نویسان به این گونه ادبی به سال‌ها قبل از آن و به قضیه حضور اسرائیل در فلسطین، آوارگی و محنت مردمان آن، و ستم صهیونیست‌ها بر فلسطینیان برمی‌گردد؛ علاوه‌براین، نکته عجیب این‌جاست که چرا مبروک در این زمینه

سخنی از داستان‌نویسان فلسطینی به میان نیاورده است؟! زیرا قطعاً این مسئله در میان آنان نمود بیش‌تری داشته است.

پس از اشغال فلسطین تعداد داستان‌ها و داستان‌نویسان در اردن و فلسطین به‌مرور زمان بیش‌تر شد و داستان از مهم‌ترین صورت‌های تعبیر فنی ادبی گردید. شاید اولین داستانی که در مورد مصیبت فلسطین و آوارگی ساکنان آن نوشته شد داستان «فتاة من فلسطین» اثر عبدالحلیم عباس به سال ۱۹۴۹ است. عیسی ناعوری در سال ۱۹۵۵ مجموعه‌ای داستانی به نام «طریق الشوک» را منتشر کرد که مشتمل بر ۱۴ داستان کوتاه است که همگی آن‌ها به آوارگان و مردم دربند فلسطینی اشاره دارد^۲ (اسد ۱۹۹۹: ۱۵۱-۱۶۵).

۱۱.۲.۲ استفاده نکردن از منابع متعدد و معتبر

یکی از مشکلات اصلی این کتاب استفاده نکردن از منابع متعدد است؛ زیرا نویسندگان چندین صفحه پشت‌سرهم به یک منبع استناد می‌کنند یا از منابعی بهره می‌برند که چندان معتبر نیستند و در واقع، با این کار ارزش علمی کتاب را خدشه‌دار کرده‌اند؛ البته این نقیصه در بخشی که مبروک برعهده داشته است، کم‌تر به چشم می‌خورد.

در این قسمت به برخی از کتاب‌های همانند در این زمینه اشاره می‌شود، از جمله کتاب *الحياة الأدبية الحديثة في فلسطين والأردن حتى سنة ۱۹۵۰* اثر ناصرالدین الأسد. در این کتاب به تفصیل از نویسندگان فلسطینی و اردنی و ادبیات مقاومت سخن گفته شده است. امر مهمی که جای آن در کتاب *ملاح النثر الحديث و فنونه خالی* است. از دیگر امتیازات این کتاب آدرس‌دهی دقیق در پانوش است.

أدب عصر النهضة اثر شفیق البقاعی؛ یکی از مزایای این کتاب این است که قبل از پرداختن به نثر عربی پس از نهضت (داستان کوتاه و بلند) عواملی را که باعث ایجاد تغییر و تحول در نثر عربی شده‌اند با دقت و به تفصیل مورد بررسی قرار داده است؛ علاوه بر این، یکی از ضعف‌های بزرگ کتاب *ملاح النثر* که بررسی نکردن مکتب‌های ادبی است، در آن برطرف شده است (بقاعی ۱۹۹۹: ۲۰۴-۲۳۹).

کتاب *البنی السردية؛ دراسة تطبیقیة فی القصة القصيرة* اثر عبدالله رضوان. از جمله نکات بسیار مثبت این کتاب مقایسه تطبیقی میان نویسندگان براساس مکتب‌های مختلف ادبی‌ای است که به آن تعلق داشته‌اند؛ علاوه بر این، بسیاری از ضعف‌های کتاب مورد بحث یعنی *ملاح النثر الحديث و فنونه* در آن برطرف شده است؛ مانند بررسی نسبتاً دقیق ادبیات

مقاومت فلسطین (رضوان ۲۰۰۹: ۱۰۹-۱۲۹) و نیز تحلیل زبان داستان کوتاه «لغة القصة القصيرة» (همان: ۷۵-۱۰۷).

کتاب *القصة القصيرة في فلسطين والأردن منذ نشأتها حتى جيل الأفق الجديد* را نیز محمد عبیدالله در همین زمینه نوشته است و از امتیازات مشابه کتاب رضوان برخوردار است.

کتاب‌های *تقنيات السرد الروائي في ضوء المنهج البنيوي* نوشته یمنی العید، *بنية النص السردی من منظور النقد الأدبی* اثر حمید لحمدانی، و *الحوار القصصی: تقنیاته و علاقته السردیة* اثر فاتح عبدالسلام به بررسی ساختاری و مضمونی داستان‌های عربی اختصاص دارد.

کتاب *القصة في الأدب العربي الحديث* نوشته یوسف محمد نجم نیز از دیگر آثار برجسته‌ای است که به صورت فنی بحث تغییر و تحولات داستان‌سرایی را در ادب عربی دنبال می‌کند و درخصوص مجلات و روزنامه‌هایی که عنایت ویژه‌ای به داستان جدید داشته‌اند به تفصیل سخن گفته است.

کتاب *القصة القصيرة جداً* نوشته احمد الجاسم الحسین است که نقیصه بزرگ کتاب *ملاحم النثر الحديث وفنونه*، یعنی توجه نکردن به داستانک (مینی مالیزم) را به صورت فنی و دقیق موردبررسی قرار داده است.

۳.۲ نقاط قوت محتوا (کیفی)

باوجود عیوب و نقاط ضعف این کتاب در بخش محتوا که به تفصیل درباره آن‌ها سخن گفته شد، نکات مثبتی نیز در عملکرد نویسندگان این کتاب وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱.۳.۲ محسنات کار عمر دقاق

۱. از تشبیهات ملموس و ساده برای بیان مطالب بهره برده است (دقاق و دیگران ۱۹۹۷: ۵۷).
۲. در جاهایی که به نمونه‌هایی از نثر نویسندگان نهضت اشاره کرده است، هرچاکه لازم بوده آن‌ها را با نویسندگان برجسته دوره عباسی مقایسه کرده است و اگر نویسنده‌ای در دو مرحله از مراحل پیشرفت و تغییر و تحول نثر ادبی قرار دارد، از هر دوره قطعه‌ای از نثر او را برگزیده و با هم مقایسه کرده است (همان: ۳۳-۳۵).
۳. درخصوص «المقالة في الأدب العربي» تاریخچه مختصر و مفیدی از وضعیت مقاله‌نویسی در ادبیات عرب ارائه داده است (همان: ۳۹).

۲.۳.۲ محسنات کار محمد نجیب تلاوی

۱. در بخش نمایش‌نامه ضمن اشاره به شاه‌کارهای نمایش‌نامه‌های غربی و بیان ویژگی‌های گفت‌وگو (الحوار) در این گونه ادبی، آثار احمد شوقی را در این زمینه مورد نقد و بررسی قرار داده است؛ البته کم پیش می‌آید که این نویسنده در مورد چیزی به‌صراحت اعلام نظر کند (همان: ۱۰۵-۱۰۶).

۲. در صفحه ۱۲۸ مطالبی را که در چند صفحه درباره «إرهاصات المسرح العربی الحدیث» آمده به‌صورت خلاصه بیان کرده است.

۳. در مقدمه رمان با عنوان *جذور فنّ القصّ عند العرب* در خصوص بود یا نبود داستان در میان عرب‌ها نظرات مختلفی را از ادبای شرق و غرب (مستشرقان) آورده و ضمن نقد و بررسی آن‌ها نظر نهایی خود را بیان کرده است.

۳.۳.۲ محسنات کار عبدالرحمن مبروک

این نویسنده در هر مبحث مقدمات موضوع را به‌خوبی پی‌ریزی کرده است و در یک روند منطقی به‌صورت اصولی وارد اصل مطلب شده است و با استدلال، استنتاج، و ذکر شواهد حاصل سخن خود را به‌طور خلاصه بیان کرده است. به‌طور مشخص، به برخی از محسنات او اشاره می‌شود:

۱. به‌طور نسبتاً دقیق علاوه بر بررسی وضعیت داستان کوتاه در بسیاری از کشورهای عربی دلایل رکود داستان کوتاه را از نظر ناقدان مورد بررسی قرار داده است و خود نیز بر آن‌ها نقدی داشته است (همان: ۲۱۰).

۲. از جمله کارهای بسیار مثبتی که مبروک انجام داده است این است که از صفحه ۲۲۸ تا ۲۴۰ عناصر داستانی مجموعه داستان‌هایی از سه نویسنده محمد تیمور، میخائیل نعیمه، و عیسی عبید را مورد نقد و بررسی قرار داده است؛ اما در این زمینه چند ایراد اساسی وجود دارد: اول، در تمامی این بخش عناوین «عدم الإسراف فی التصوير الخیالی للعاطفة» و «الإعتماد علی المباشرة و التقریرية» جزو عناصر داستانی نیست و عنوان «الرصد التسجیلی الدقیق لجزیات الحیاة» بهتر بود به چیزی که اکنون مرسوم است یعنی «الوصف» تغییر یابد و نیز عنوان «الإعتماد علی لحظة التنویر» بهتر بود با عنوان «الحبکة» به معنای پیرنگ یا طرح بیاید و دیگر عناصر آن یعنی «الصراع، التشویق، الأزمة، الذروة، العقدة، الحل، و النهاية» مورد بررسی قرار گیرد.

۳. در مبحث «الملاح الفنیة المستخدمة فیما بعد الواقعیة»، «القصة القصیرة الرمزیة» به‌صورت بسیار فنی داستان‌های مختلفی را مورد نقد و بررسی قرار داده است؛ یعنی دقیقاً در جهت اهداف تألیف کتاب گام برداشته است و خواننده عملاً با بسیاری از رمز و رازهای داستان کوتاه آشنا می‌شود (دقاق و دیگران ۱۹۹۷: ۲۸۱-۳۲۹). عملکرد او در مورد رمان و داستان بلند نیز همین‌گونه است (همان: ۳۶۵-۴۳۶) و در صفحات ۳۲۴-۳۲۵ به‌علت شباهتی که میان «جریان سیال ذهن» با «الرؤیة الحلمیة» وجود دارد، نویسنده به‌شکل کاملاً مناسبی خصوصیات آن‌ها را بیان کرده است؛ هم‌چنین، در بحث از داستان‌های سعید حورانیه با موضوع «الواقعیة الإشتراکیة» سعی کرده است ضمن ارائه خلاصه‌ای از داستان‌های مورد بحث خواننده را بیش‌تر با موضوع یادشده آشنا کند (همان: ۲۶۲-۲۶۷).

۴. از میان سه نویسنده کتاب فقط مبروک به‌صورت بسیار مفصل آثار یکی از نویسندگان زن را به‌نام «دلال خلیفه» نویسنده قطری مورد بررسی قرار داده است (همان: ۳۹۵-۴۳۳)؛ البته او می‌توانست بخشی از این صفحات را به آثار دیگر نویسندگان نیز اختصاص دهد تا تعادلی در این زمینه ایجاد شود.

۴.۲ رویکرد مثبت اثر در مورد فرهنگ و ارزش‌های دینی و اسلامی

یکی از مهم‌ترین نقاط قوت کتاب در بخش محتوا رویکرد مثبت آن درباره فرهنگ و ارزش‌های دینی و اسلامی است؛ به‌گونه‌ای که در این اثر کوچک‌ترین عبارت سخیف یا بی‌احترامی به ارزش‌های دینی وجود ندارد، بلکه هر جا لازم بوده است از آن حمایت شده است؛ علاوه بر این، هر سه نویسنده، به‌خصوص مبروک که فنی‌تر عمل کرده است، در نقد و تحلیل خود سعی کرده‌اند در مورد کسانی که باعث ایجاد تغییر و تحولی در نثر عربی شده‌اند، جانب انصاف را رعایت کنند.

۵.۲ پیشنهادی در جهت بهبود کمی و کیفی کتاب

نگارنده مقاله ضمن نقد و بررسی کتاب پیشنهادی را ارائه داده است؛ با این حال، در این جا پیشنهادی دیگری نیز به نویسندگان محترم ارائه می‌گردد تا در تجدید چاپ، آن‌ها را مدنظر قرار دهند:

۱. چکیده مطالب کتاب پیش از مقدمه بیاید.

۲. مبروک از صفحات ۳۶۸ تا ۳۷۸ در ذیل عنوان «الواقعية التسجيلية و النقدية» فقط چندین مورد از آثار نجیب محفوظ را مورد بررسی قرار داده است؛ بهتر بود در این زمینه به برخی از آثار دیگر نویسندگان مانند الأَرْض از عبدالرحمن الشراوی، عودة الروح اثر توفیق حکیم، قندیل أم هاشم نوشته یحیی حقی، المصابیح الزرق اثر حنا مینه، النبع المرّ از ابوبکر خالد، الآلهة الممسوخة نوشته لیلی بعلبکی، و ... نیز اشاره‌ای می‌داشت.

۳. جا داشت ذیل عنوانی به نام «الإتجاه المقاوم فی القصة أو الرواية العربية المعاصرة» ادبیات مقاومت نیز مورد بررسی قرار می‌گرفت. کاری که عبدالله رضوان در کتاب البنیة السردية انجام داده است و ادبیات مقاومت اردن و فلسطین را مورد بررسی قرار داده است (رضوان ۲۰۰۹: ۱۰۹-۱۲۹).

۴. لازم بود در فصل داستان کوتاه با عنوان «لغة القصة القصيرة» زبان این گونه ادبی نیز مورد بررسی قرار می‌گرفت؛ زیرا کسی که تحولات زبان عربی را از جنگ جهانی دوم به بعد دنبال می‌کند متوجه می‌شود که این زبان به علت دوربودن از زبان مرده دوره عثمانی و نیز ایجاد ارتباطات جدید بین مفردات آن تغییر و تحولات فراوانی را به خود دیده است؛ به گونه‌ای که جملات و عبارات کوتاه شده و مفردات نه از فرهنگ لغت، بلکه به صورت مستقیم از زندگی مردم گرفته شده‌اند. این مسئله را عبدالله رضوان در کتابش به دقت مورد بررسی قرار داده است (همان: ۷۵-۱۰۷).

۵. یکی از نقاط ضعف کتاب مورد بحث این است که از رمان‌هایی که در آن‌ها نحوه برخورد شرق با غرب مطرح شده است، سخنی به میان نیامده است؛ برای نمونه، رمان‌های موسم الهجرة الى الشمال اثر طیب صالح نویسنده سودانی، عصفور من الشرق نوشته توفیق حکیم، قندیل أم هاشم اثر یحیی حقی، و الحی اللاتینی اثر سهیل ادیس رمان نویس لبنانی به بررسی یک مشکل مهم و اساسی می‌پردازند و آن درگیری و اختلاف بین «شرق و غرب» است و این که چگونه ملت‌های جدید با این مشکل مواجه شدند و درصدد حل آن برآمده‌اند.

۶. با عنایت به این که کتاب یاد شده مربوط به دوره معاصر است، درج قطعه‌عکسی در ابعاد کوچک از نویسندگان مورد بحث، درست شبیه همان کاری که حنا فاخوری در کتاب الجامع فی تاریخ الأدب العربي الحديث در جلد دوم انجام داده است، موجب می‌شود تا خواننده ضمن آگاهی از متن و شیوه نویسندگی او با تصویرش نیز آشنا شود و تنوع خوبی در شکل کتاب با توجه به حجم زیاد آن حاصل آید.

۷. ایجاد طرح سؤال در ذهن مخاطب قبل از ورود به مباحث مهم باعث افزایش اشتیاق و انگیزه لازم در او برای پی‌گیری موضوع می‌شود.
۸. لازم است که فهرست منابع و فهرست اعلام در پایان کتاب ذکر گردد.

۳. نتیجه‌گیری

در این پژوهش به‌روش بازخوانی اثر به بررسی کتاب *ملامح النثر الحدیث و فنونه* پرداختیم و نقاط قوت و ضعف این کتاب این موارد است:

از نظر حروف چینی و نوع خط، کاملاً خوانا و واضح است. صفحه‌آرایی مطلوب، پاراگراف‌بندی صحیح، فاصله مناسب بین خطوط، شماره‌گذاری صفحات، و ذکر عنوان فصل و زیرمجموعه‌های آن در ابتدای هر فصل بیان‌گر اهتمام نویسندگان در پای‌بندی به اصول صحیح تألیف است؛ علاوه‌براین‌ها، باتوجه‌به این‌که عناصر داستانی رهاورد مغرب‌زمین است، نویسندگان کتاب سعی داشته‌اند معادل دقیق و علمی و مناسب هر اصطلاح را به زبان عربی بیان کنند و برای پرهیز از اشتباه و برداشت نامناسب خواننده معادل لاتین هر اصطلاح روبه‌روی آن در پرانتز نوشته شده است.

باتوجه‌به این‌که نویسندگان این کتاب سه نفر هستند، برای بیان بهتر نقاط قوت کتاب در بخش محتوا سعی گردید تا با بیان محسنات کار هر یک از نویسندگان این مسئله به‌صورت بهتری انعکاس داده شود: دقاق از تشبیهات ملموس و ساده برای بیان مطالب استفاده کرده است و مقایسه مناسبی میان نثر دوره نهضت با نثر دوره عباسی به‌عمل آورده است. برخی از محسنات کار تلاوی عبارت‌اند از شروع بسیار مناسب، اشاره به‌جا به شاه‌کارهای نمایش‌نامه‌های غربی، نقد و بررسی و اعلام‌نظر درخصوص برخی نمایش‌نامه‌های غربی و نیز آوردن خلاصه‌ای از مطالب. از میان این سه نویسنده، مبروک فنی‌تر عمل کرده است؛ به این صورت که در هر مبحث مقدمات موضوع را به‌خوبی پی‌ریزی کرده است و در یک روند منطقی به‌صورت اصولی وارد اصل مطلب شده است و با استدلال و ذکر شواهد، حاصل سخن خود را به‌طور خلاصه بیان کرده است. بررسی وضعیت داستان کوتاه در بسیاری از کشورهای عربی و دلایل رکود آن از نظر ناقدان، بررسی و تحلیل کاملاً فنی عناصر داستانی مجموعه داستان‌هایی از چند نویسنده، و آشناکردن خواننده با بسیاری از رمز و رازهای داستان کوتاه از دیگر محسنات کار این نویسنده است. درخصوص استنادات مبروک باید گفت که در مقایسه با دو نویسنده دیگر دو تفاوت اساسی دارد: اول، به آدرس

دقیق منابع و حتی داستان‌هایی که از آن‌ها بهره گرفته است اشاره کرده است. دوم، گاهی درباره موضوعی مطالبی را ارائه داده است و پس از آن، خواننده را برای کسب اطلاعات بیش‌تر به منابع دیگر به‌همراه آدرس کاملاً دقیق ره‌نمون شده است.

یکی از مهم‌ترین نقاط قوت کتاب در بخش محتوا رویکرد مثبت آن در مورد فرهنگ و ارزش‌های دینی و اسلامی است؛ به‌گونه‌ای که در این اثر کوچک‌ترین عبارت سخیف یا بی‌احترامی‌ای در مورد ارزش‌های دینی وجود ندارد؛ بلکه در هر جا لازم بوده است از آن حمایت شده است؛ علاوه‌براین، هر سه نویسنده و مخصوصاً مبروک که فنی‌تر عمل کرده، در نقد و تحلیل خود سعی کرده‌اند درباره کسانی که باعث ایجاد تغییر و تحولی در نثر عربی شده‌اند، جانب انصاف را رعایت کنند.

طرح جلد کتاب ساده و خالی از هرگونه آرایه‌ای است. هیچ نمود و نماد و شمایی که به متون نظم و نثر جدید مربوط باشد در آن مشاهده نمی‌شود. این کتاب از هرگونه ضمیمه مانند تمرین، تصویر، جدول، و نمودار خالی است که موجب یک‌نواختی کتاب شده است و باتوجه‌به حجم زیاد آن در صورت ارائه به‌عنوان کتاب درسی ملال‌آور خواهد بود.

استفاده بسیار اندک و جزئی از علائم ویرایشی، خالی بودن پایان کتاب از فهرست اعلام، فهرست منابع، و کتاب‌شناسی تاریخ ادبیات از دیگر نقاط ضعف شکلی این کتاب است.

یکی از بزرگ‌ترین کاستی‌های اثر حاضر تجدیدچاپ‌نشده آن است. از زمان چاپ اولیه آن تاکنون ۲۱ سال می‌گذرد. در این مدت در حوزه ادبیات معاصر شاهد شکل‌گیری آثار متعدد و متنوعی هستیم؛ بنابراین، چاپ مجدد آن مطابق معیارهای جدید امری ضروری است.

در بسیاری از موارد، عناوین این کتاب یا اشکال دارد یا محتوای آن‌ها ناقص است یا مطالب چند عنوان که پشت‌سرهم آمده است با یکدیگر مختلط شده‌اند و به جداسازی یا ایجاد عنوان‌های جدید نیاز دارند.

فراوانی اغلاط تایپی و اشتباهات نحوی، انسجام‌نداشتن مطالب و نبود نثری یک‌دست، بررسی نکردن مکاتب ادبی، نداشتن دقت کافی در استناددهی (ارجاع‌دهی)، استفاده نکردن از منابع متعدد و معتبر، و نیز نقصان در ارائه مطالب و استنباط غلط از دیگر نقاط ضعف محتوایی این کتاب است.

باوجوداین که این کتاب باید بیش‌تر به‌دنبال بیان ویژگی‌های متون مشهور جدید مانند نمایش‌نامه، داستان کوتاه، و رمان و تأثیر آن‌ها در نثر عربی باشد، اما در بسیاری از موارد

دغدغه اصلی نویسندگان معلوم نیست. واقعیت این است که این کتاب بیش‌تر به دنبال بیان تاریخ تغییر و تحولات متون نثری جدید است، نه خود متون؛ این‌که از چه زمانی شروع شده‌اند، به‌مرور چه کسانی در آن‌ها تأثیرگذار بوده‌اند، در چه زمانی دچار رکود شده‌اند، و مجدداً در چه اوضاع و احوالی دوباره اوج گرفته‌اند بیش‌تر تاریخ ادبیات است تا متون نثر جدید عربی.

پی‌نوشت‌ها

۱. از جمله کسانی که در لبنان اقدام به ترجمه از انگلیسی به عربی کردند نجیب حداد، خلیل مطران، و سامی جریندی بودند؛ ولی آنان بیش‌تر نمایش‌نامه‌های شکسپیر را ترجمه می‌کردند. عیسی اسکندر معلوف «سوگواری (تأیین) مارکوس انطونیوس لقیصر» و اسبریدون ابومسعود «فینوس علی جثة أدونیس» را ترجمه کرد (بقاعی ۱۹۹۰: ۱۴۵).
۲. اهتمام برخی از نویسندگان فلسطینی به مسئله اشغال کشورشان باعث پیدایش ادبیات جنگ و ادبیات مقاومت گردید؛ در واقع، ادبیات مقاومت به دنبال حوادث ۱۹۴۸ م توسط روشن‌فکران عرب و آواره در تبعیدگاه‌های خارج از فلسطین اشغالی مانند غسان کنفانی بنیان نهاده شد. صورتی پرخاش‌گر در کنار ادبیات فلسطین به ستیز با اشغال‌گران رنگی حماسی بخشید (کنفانی ۱۳۶۱: ۲۴). آثار ادبی نظیر رمان، داستان کوتاه، نمایش‌نامه، و ... همه تصویرگر جلوه‌ها و بسترهای مقاومت بود و غالب ادبیات فلسطین جنبه سیاسی و مقاومت داشت و به‌قول خضراء جیوسی: «ادبیات مقاومت فلسطین از نوع متعهدترین ادبیات در میان عرب بوده است» (جیوسی ۲۰۰۷: ۴۹۶). داستان‌نویسان کوشیده‌اند برای حفظ حقانیت قضیه فلسطین حوادث تاریخی را در آثار خود وارد کنند و مانع فراموشی روایت فلسطین شوند تا در برابر روایات دروغین دشمن تصویری واقعی از این کشور به‌دست دهند؛ از جمله این اشخاص خلیل بیدس رهبر و پیشوای داستان جدید در فلسطین و اردن است (اسد ۱۹۶۳: ۱۲۷). از دیگر داستان‌نویسان موفق می‌توان جبرا ابراهیم جبرا، رجب توفیق، توفیق فیاض، و ... را نام برد.

کتاب‌نامه

- اجاقی، محمد و سیدمحمدرضا ابن‌الرسول (۱۳۹۴)، «بررسی و نقد کتاب النحو الغالب»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، س ۱۵، ش ۱.
- الأسد، ناصرالدین (۱۹۶۳)، خلیل بیدس، راند القصة العربية الحديثة فی فلسطین، الأردن، عمان: معهد الدراسات العربية العالمية.

بایسته‌های کمی و کیفی مواد آموزشی رشته زبان و ادبیات عربی ... ۱۳۵

الأسد، ناصرالدين (۱۹۹۹)، *الحياة الأدبية الحديثة في فلسطين والأردن حتى سنة ۱۹۵۰*، الأردن، عمان: مؤسسة عبدالحميد شومان.

البقاعي، شفيق (۱۹۹۰)، *أدب عصر النهضة*، بيروت: دارالعلم للملایین.

الجيوسي، سلمى الخضراء (۲۰۰۷)، *الإتجاهات و الحركات في الشعر العربي الحديث*، ترجمة عبدالواحد لؤلؤ، بيروت: مركز الدراسات الواحدة العربية.

حرى، عباس (۱۳۹۰)، *اخلاق انتشار علمي*، شیراز: تخت جمشید.

الحسين، أحمد الجاسم (۱۹۹۷)، *القصة القصيرة جداً*، دمشق: دار الأوتل.

خاقاني اصفهاني، محمد (۱۳۹۴)، «بررسی و نقد كتاب في البلاغة العربية والأسلوبات اللسانية: آفاق جديدة»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، س ۱۵، ش ۱.

خشة، عبدالغاني (۱۳۹۴)، «الخطاب الغلافي و مضمرات التصوف في أنطق عن الهوى»، مجلة الجمعية العلمية الإيرانية للغة العربية و آدابها، فصلية محكمة، العدد ۳۵.

دقاق، عمر، محمد نجيب تلاوي، و عبدالرحمن مبروك (۱۹۹۷)، *ملاحح النشر الحديث و فنونه*، بيروت: دار الأوزاعي.

رجبي، فرهاد (۱۳۹۳)، «نگاهی پژوهشی به نصوص حیه من الأدب العربي المعاصر»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، س ۱۴، ش ۴.

رضوان، عبدالله (۲۰۰۹)، *البنی السردية؛ دراسة تطبيقية في القصة القصيرة*، الأردن، عمان: دروب.

سليمي، علي (۱۳۹۴)، «ضرورت بازتحليل متون آموزشی گروه‌های عربي دانشگاه‌های کشور، رویکردی انتقادی به الشعر العربي الحديث من أحمد شوقي إلى محمود درويش»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، س ۱۵، ش ۱.

عبدالسلام، فاتح (۱۹۹۹)، *الحوار القصصي: تقنياته و علاقته السردية*، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.

عبدی، صلاح‌الدين (۱۳۹۳)، «نقد و بررسی كتاب المدارس الأدبية و مذهبها»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، س ۱۴، ش ۴.

عبيدالله، محمد (۲۰۰۱)، *القصة القصيرة في فلسطين والأردن منذ نشأتها حتى جيل الأفق الجديد*، عمان: وزارة الثقافة الأردنية.

عسكري، صادق (۱۳۹۳)، «نقدی بر تاريخ الأدب العربي في العصرين المملوكي و العثماني»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، س ۱۴، ش ۴.

العید، یمنی (۱۹۹۹)، *تقنيات السرد الروائي في ضوء المنهج البنوي*، بيروت: دارالفارابی.

غلامحسین‌زاده، غلامحسین (۱۳۹۰)، *راه‌نمای ویرایش*، تهران: سمت.

الفاخوري، حنا (۱۳۹۱)، *تاريخ الأدب العربي*، قم: ذوی القربی.

فكري، مسعود (۱۳۹۴)، «انسجام و هدف‌مندی مواد آموزشی در عرصه آموزش مهارت‌های زبان (بررسی موردی: لغة الأعلام)»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، س ۱۵، ش ۱.

۱۳۶ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال هجدهم، شماره چهارم، تیر ۱۳۹۷

- کنفانی، غسان (۱۳۶۱)، ادبیات مقاومت در فلسطین اشغال‌شده، ترجمه موسی اسوار، تهران: سروش.
- لحمدانی، حمید (۲۰۰۰)، بنیة النص السردی من منظور النقد الأدبی، بیروت: المركز الثقافی العربی.
- میمندی، وصال و نعیمه خبازی اشرف (۱۳۹۴)، «الصرف ۱ در ترازوی نقد»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، س ۱۵، ش ۱.
- الناعوری، عیسی (۱۹۶۷)، أدب المهجر، بیروت: دارالمعارف.
- نجم، محمد یوسف (۱۹۶۶)، القصة فی الأدب العربی الحدیث، بیروت: دار صادر.
- الورقی، السعید (۱۹۸۲)، اتجاهات الروایة العربیة المعاصرة، مصر، اسکندریة: هیئة الكتاب.